

## کلیدواژه‌ها: سیدمحمد طباطبایی، نهضت مشروطیت ایران، ایران

اگر در میان تصاویر و عکس‌هایی که از رهبران مشروطه باقی مانده است و معمولاً بیشتر در کتاب‌های درسی دیده می‌شود بخواهیم چند قطعه را که مهم‌تر از بقیه است انتخاب کنیم، عکس مشترک سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی، بی‌تردید یکی از آن چند عکس یا تصویر خواهد بود؛ دو سیدی که همگام با علمای نجف و در رأس علمای مشروطه‌خواه داخل، این نهضت را رهبری کردند و به پیروزی رساندند اگرچه خود از آن بهره‌ای نبردند.

در این نوشتار می‌خواهیم ببینیم یکی از این دو، یعنی سیدمحمد طباطبایی، که همه او را به تقوا و راستکاری و خدمت به نوع و مبارزه و جهاد ستوده‌اند، که بود و مسیر زندگی و مبارزات خود را چگونه پیمود. سیدمحمد طباطبایی، فرزند سید صادق، از نوادگان میرسیدعلی کبیر بود. میرسیدعلی از علمای گذشته و معروف به «صاحب ریاض» بوده و کتابی به نام «ریاض المسائل» در فقه از او باقی است. نام دیگر سیدمحمد طباطبایی میرزا سیدمحمد سنگلجی است. سنگلج محله‌ای بود در تهران که به جای آن باغ‌ملی (پارک‌شهر) را ساختند.

جعفر ربانی

## سیدمحمد طباطبایی از پیشگامان نهضت مشروطیت ایران



سیدمحمد در کربلا متولد شد. در دوسالگی همراه خانواده به همدان و سپس در هشت سالگی به تهران آورده شد. نزد پدرش و نزد **میرزا ابوالحسن جلوه**، حکیم آن زمان، و نیز نزد **شیخ هادی نجم آبادی**، عالم روحانی و روشنفکر، درس آموخت و از این آخری منش آزادگی و فارغ بودن از تعلقات دنیوی را فرا گرفت. (ناظم الاسلام کرمانی، ۶۱)

سیدمحمد در حدود چهل سالگی به زیارت حج رفت، سپس به سامرا که در آن زمان مرکز حوزه علمیه شیعه در عراق بود برگشت و نزد **میرزای شیرازی** - صاحب فتوای تنباکو - به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. طی مدتی حدود ده سال نزد میرزا ماند و به تدریج جزء خواص یاران او درآمد به طوری که در امور سیاسی طرف مشورت وی قرار می گرفت.

هنگامی که واقعه رژی در تهران اتفاق افتاد و میان **ناصرالدین شاه** و **میرزا احسن آشتیانی** - که در تهران عامل تحریک مردم به قیام علیه امتیازنامه رژی بود - کدورت پیش آمد، ناصرالدین شاه طی نامه‌ای که به میرزای شیرازی نوشت از ایشان درخواست کرد که چند تن از مجتهدان مورد اعتماد خود را که هم ایرانی و هم روحانی زاده باشند به تهران بفرستند تا به رتق و فتق امور شرعی مردم بپردازند. میرزای شیرازی دو نفر را فرستاد که یکی از آنان سیدمحمد طباطبائی بود. بنابراین طباطبائی به سرزمین مادری برگشت و در تهران مقیم شد.

سیدمحمد طباطبائی در تهران با مردم حشرونشر داشت و زندگی معتدل و با قناعتی را طی می کرد. خود را چندان مایل به دولت و دربار نشان نمی داد. در اصلاح امور مردم می کوشید. در آن زمان علمای عراق، که در قلمرو حکومت عثمانی می زیستند، به نسبت، از اوضاع جهانی آگاه تر بودند و سیدمحمد نیز چنین

بود. وی جسسته و گریخته افکار روشن و آزادی خواهانه خود را به گوش مردم می رسانید، تا آنجا که شایع شد سیدمحمد طباطبائی طالب حکومت جمهوری است! (همان، ۶۳) می گویند وقتی درخواست عدالت خانه از سوی طباطبائی و جمعی دیگر مطرح شد، **مظفرالدین شاه** گفت: «طباطبائی طالب جمهوری است که آن هم در ایران امکان ندارد.» در هر حال قدر مسلم این است که این سید عالی مقام خواستار حکومت ملی و اجرای قانون و برقراری عدالت بود و تلاش در این جهت را وظیفه شرعی و عقلی خود می دانست.

### سیداصلاحگر

طباطبائی مردی روشن بین، و به عبارتی، روشنفکر بود و نماینده تفکر اصولی و عقل گرا در روحانیت. یک سال وقتی دید قند گران است به صاحبان عزاداری‌ها توصیه کرد که به جای جای دادن به مردم پول آن را به مستحقان و مستمندان بدهند. همچنین دادن جای به عزاداران را با آن کیفیت که در روضه خوانی‌ها معمول بود غیربهداشتی می دانست، که این‌ها همه را می توان حاکی از روشن بینی سید دانست. چنین برمی آید که سیدمحمد طباطبائی انسان سازی و به اصطلاح امروز، کار فرهنگی را بر کار سیاسی و انقلابی ترجیح می داد. برای مثال، او برای تشویق مردم به تحصیلات نوین مدرسه‌ای به سبک جدید تأسیس کرد و نام آن را «مدرسه اسلام» گذاشت و برادرش را به ریاست، فرزندش سیدمحمدصادق را به مدیریت و **ناظم الاسلام کرمانی** را به نظامت آن منصوب کرد. به طور کلی وی دیرتر از **سیدعبدالله بهبهانی** وارد مبارزات سیاسی شد و وقتی هم قرار شد وارد این عرصه شود شرط مهم او این بود که افراد غرض‌های شخصی خود را در امور دخالت ندهند و لذا هنگامی که

وارد مبارزه شد صادقانه فعالیت کرد و به سخنان مخالفان واقعی نپردازد، از جمله به سخن **ناصرالملک قراگوزلو** که در اروپا بود و نامه‌ای به سیدمحمد نوشت و او را از مشروطه خواهی برحذر داشت. ناصرالملک نوشته بود: «شما در اتخاذ این راه به اسلام و ملت ایران صدمه می زنید..... مشروطه برای ایران خیلی زود است. برای انتخابات مجلس اقلاً هزار نفر آدم تحصیل کرده مطلع به سیاست، دیپلماسی و اقتصادی جهان لازم داریم و حال آنکه ما دو نفر هم نداریم. پس شما اول در راه توسعه مدارس و روشن کردن افکار مردم قدم بردارید و جامعه ایرانی را به حقوق شخصی و اجتماعی خود آشنا کنید پس از آن ..... تحصیل مشروطه آسان است»

### اندیشه مهاجرت

می دانیم ماجرای که موجب برافروخته شدن آتش نهضت مشروطه شد و سرانجام منجر به موافقت مظفرالدین شاه در تأسیس «عدالت خانه» شد که البته تأسیس نشد ولی در نهایت به تأسیس مجلس شورای ملی انجامید، به چوب بستن بازرگانان تهران به بهانه گران شدن قند بود و این، کاری بود که **علاءالدوله** حاکم تهران با حمایت **عین الدوله** صدراعظم به آن اقدام کرد. در اینجا سیدمحمد طباطبائی، برای جلوگیری از فتنه انگیزی دولتی‌ها و به بیراهه افتادن نهضت تدبیری هوشمندانه به کار برد و آن پناهنده شدن علما به حضرت **عبدالعظیم** بود. احمد کسروی می نویسد: تهران یک شب تاریخی را می گذراند. امشب در صد جا نشست‌هایی بود و همه اندیشه فردا را می کردند..... شادروان طباطبائی یک راه بسیار بجایی اندیشید و آن اینکه فردا در شهر نمانند و به **عبدالعظیم** پناهند؛ و با کسانی که در خانه‌اش می بودند چنین گفت: «اکنون که به اینجا رسید کار را یکسره گردانیم و آن را که می خواستیم سه



ماه دیگر کنیم جلو اندازیم. ما اگر فردا در شهر بمانیم عین الدوله، امام جمعه و مردم را به کار برانگیزد و باشد که میانه کسان ما با کسان امام جمعه زدوخورد پیش آید و آن‌گاه هنگامه حیدری و نعمتی و جنگ دو کوی برپا گردد و خواست ما از میان برود. از آن‌سوی پای بازرگانان در میان است. ما اگر به آنان پشتیبانی ننماییم، که شایسته نخواهد بود و اگر نمایم خواهند گفت ما می‌خواستیم قند ارزان گردد و ملایان نگزاردند و به این بهانه بهای خوردنی‌ها را بالا خواهند برد. و به بهانه ایمنی شهر و جلوگیری از آشوب بسیاری را گرفته و از شهر بیرون خواهند گردانید. پس بهتر است چند روزی در شهر نباشیم و به عبدالعظیم برویم» (کسروی، ۶۳) طباطبایی و بهیانی، که بعداً شیخ فضل‌اله نوری هم به آن‌ها پیوست، متفقاً نهضت را به پیش بردند تا اینکه پس از حدود یک سال و نیم تلاش و کوشش مظفرالدین‌شاه دستور تأسیس مجلس شورا را در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ صادر کرد. و نخستین جلسه آن در حضور خودش برگزار شد. در این نخستین مجلس، شاه از خدمات سیدمحمد طباطبایی تجلیل کرد و او را ستود. این مطلب دلیل بر آن است که وی می‌دانسته سیدمحمد در میان مشروطه‌خواهان از حسن نیت بیشتری برخوردار است.

در مجلس اول قرار نبود اقلیت‌های دینی (به‌جز زرتشتیان) از میان خود نماینده‌ای داشته باشند و می‌بایست وکالت خود را به نماینده‌ای مسلمان واگذار می‌کردند. به این دلیل یهودیان وکالت خود را به سیدمحمد طباطبایی دادند. در اولین روزهای مجلس طباطبایی سخنانی خطاب به نمایندگان برگزیده مردم ایراد کرد که نشان از خدا ترسی و تقوا و درایت او دارد. او گفت: «..... فرد فرد شما مکلفید

به تکلیفی که خدا و رسول (ص) در قرآن مجید معین فرموده است عمل نمایید. هرگاه به تکالیف خود عمل کنید نزد خدا و رسول خدا و پادشاه چهل کرور نفوس محترم ایران محبوب و بزرگ و با شرف خواهید بود، والعیاذبالله، اگر به هوای نفس و اغراض فاسد شخصی رفتار کردید مسئول و مردود خدا و رسول و شخص همایونی و ملت خواهید بود.... مسئولیت چهل کرور نفوس است، مسئولیت شرف انسانی است، مسئولیت نزد خدا و رسول است، مسئولیت وجدان است.... اکنون همه انظار به سوی شماست تا با این ودیعه ملی چه کنید» (صفایی، ۱۶۵)

باری، می‌دانیم که نهضت مشروطه در همان دوره اول ناکام ماند و کارش به تعارض و درگیری میان ملت و دولت انجامید و، بعد از درگذشت مظفرالدین‌شاه، به بمباران مجلس از سوی محمدعلی‌شاه کشیده شد که ماجرایش معروف است و نیاز به تکرار ندارد. خلاصه اینکه پس از بمباران مجلس سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله طباطبایی را هم دستگیر کردند و به باغشاه بردند. شاه در آنجا از دو سید عذرخواهی کرد ولی از آن‌ها خواست تهران را ترک کنند. در نتیجه، سیدعبدالله بهیانی راه عتبات (عراق) را در پیش گرفت و طباطبایی هم راهی مشهد گردید. در مشهد از طباطبایی استقبال بسیار باشکوهی انجام گرفت و مردم او را به گرمی پذیرفتند. او طی مدت نسبتاً زیادی که در مشهد بود همان رویه سابق خود در تهران را ادامه داد و سعی کرد در روشن کردن افکار مردم بکوشد. این اوضاع دوام نیافت زیرا سه سال بعد ماجرای «فتح تهران» به دست نیروهای بختیاری و گیلانی اتفاق افتاد و مشروطه‌خواهان دوباره به تهران بازگشتند. طباطبایی هم به تهران بازگشت. وقتی مجلس دوم افتتاح شد طباطبایی احساس کرد که وظیفه خود را انجام داده است

ولی چندی بعد که بار دیگر بحران‌های پیاپی مشروطه و مشروطه‌طلبان را در خود گرفت، سید مشروطه را آن‌گونه که در تصور خود و مردم می‌خواست نیافت. او دید که دیکتاتوری دوره استبداد، که به هر حال حدود مرزی داشت، به دیکتاتوری عنان‌گسیخته و بی‌حساب و کتاب سپهدار تنکابنی و صمصام‌السلطنه و سردارالسعد و پیرم‌خان ارمنی و امثال آنان تبدیل شده است و نیز عالمی بزرگ چون شیخ‌فضل‌اله نوری بر سر دار رفت. در نتیجه احساس غبن کرد.

نقل کرده‌اند که درباره فعالیت‌های خود در راه مشروطه گفته بود: «سرکه ریختیم شراب شد!» با این حال، وی خود را به کلی از امور کنار نکشید و هر جا لازم بود احساس مسئولیت می‌کرد.

ده سال از امضای فرمان مشروطه گذشته بود که جنگ اول جهانی شروع شد (۱۳۳۴ قمری/ ۱۹۱۴ میلادی) در این ماجرا دموکرات‌های مجلس می‌کوشیدند ایران را به نفع آلمان و عثمانی وارد جنگ کنند و موج آلمان دوستی عجیبی در میان مردم راه انداخته بودند: در این میان شایع شده بود که روس‌ها به طرف تهران می‌آیند و طرفداران آلمان را قتل‌عام خواهند کرد. مستوفی‌الممالک که در این وقت نخست‌وزیر مخالف با روس‌ها و انگلیس‌ها بود تصمیم گرفت پایتخت را از تهران به اصفهان ببرد. این ماجرا بدانجا کشید که بعضی از رجال ملی به کرمانشاه رفتند و در آنجا به ریاست نظام‌السلطنه مافی، دولت موقتی را تشکیل دادند که به «کابینه مهاجرت» شهرت یافت. البته پای روس‌ها هم هرگز به تهران نرسید. در این ماجرا، سیدمحمد طباطبایی نیز با دو تن از پسرانش مهاجرت کرد. سپس چندی به استانبول رفت و سرانجام به تهران بازگشت. از آن پس خود را از سیاست کنار کشید تا اینکه در دی‌ماه سال ۱۲۹۹

شمسی دعوت حق را لبیک گفت و در مقبره خانوادگی در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

### ویژگی‌های شخصی سید

آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی مجتهدی روشن‌بین و آزاده بود. آشنایی او با کسانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیخ هادی نجم‌آبادی به نوعی آزادگی و حریت در او ایجاد کرده بود. از این رو به استقرار حکومت ملی و محور قدرت استبدادی می‌اندیشید. متقی و اهل ورع و پرهیز بود. به توسعه فرهنگ علاقه داشت و چنان که دیدیم در تأسیس مدرسه به سبک جدید از پیش‌قدمان بود. به نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی سیدمحمد همواره طالب صحبت بزرگان و جهان‌گردان دانا بوده و به مطالعه روزنامه‌جات و اطلاع بر احوال اروپاییان مایل. در شوال ۱۲۹۹ هجری، به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترگ از راه دریای خزر روانه شد و...» (ناظم‌الاسلام، پسران سیدمحمد نیز با پدر خود همراه بودند. مخصوصاً سیدمحمدصادق در تأسیس روزنامه یومیه مجلس خدمت بزرگی کرد. این روزنامه به سردبیری **ادیب‌الممالک فراهانی** چاپ می‌شد. سیدمحمدصادق در اواخر عمر کتابخانه نفیس خود را بی‌هیچ چشمداشتی به مجلس شورای ملی واگذار کرد. وی نیز در سال ۱۳۴۰ شمسی درگذشت.

### منابع

۱. صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲.
۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد؛ تاریخ بیداری ایرانیان، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۱.
۳. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

پس از مباران مجلس سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله طباطبایی راهم

دستگیر کردند و به باغشاه بردند. شاه در آنجا از دو سید عذر خواهی کرد

ولی از آن‌ها خواست تهران را ترک کنند. در نتیجه، سیدعبدالله بهبهانی

راه عتبات (عراق) را در پیش گرفت و طباطبایی هم راهی مشهد گردید.

در مشهد از طباطبایی استقبال بسیار باشکوهی انجام گرفت و مردم او

را به گرمی پذیرفتند



سیدمحمد طباطبایی